

آش

عبدالواحد ریعی



نشراتی

www.ketab.ir

سرشناسه	: رفیعی، عبدالواحد
عنوان و نام پدیدآور	: أشار / عبدالواحد رفیعی.
مشخصات نشر	: تهران: نشر آمو، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۱۰۸ ص.
فروست	: داستان امروز؛ ۳۹.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۹۹۷۱۲-۴-۴
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: داستان‌های فارسی دری -- افغانستان -- قرن ۱۴
موضوع	: Dari fiction -- Afghanistan -- 20th century
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۶ آ ۸۵ ف / ۹۰۱۶ PIR
رده بندی دیویی	: ۸۱۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۰۶۱۵۷

انتشار

سید محمد رفیعی

ویراستار: محمدحسین حمیدی

طرح جلد: سیدمحمدحسن حسینی

چاپ اول: نشر آمو، زمستان ۱۳۹۲، تهران

کابل: انتشارات تاک

شمارگان: ۵۵۰ نس

قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان / ۱۳۰۰۰ افغانی

شابک: ۹۶۷۱۲-۴-۶۰۰-۷۸

E-mail: amu.publication@gmail.com

حق چاپ و انتشار برای ناشر محفوظ است.

هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر مشروط به دریافت اجازه‌ی رسمی از ناشر است

دفتر فروش نشر آمو

تهران، انتهای بزرگراه نواب صفوی، بزرگراه شهید چراغی، بین ماهان و مهران، بالاتر از پارک الهی،

کوچه‌ی بن بست بی‌نام، پلاک ۶۵ تلفن و فکس: ۵۵۸۵۸۵۱۲-۰۲۱

مرکز پخش در کابل

کابل، کارته ۳، چهارراهی پل سرخ، مارکت تجارتی ملی، منزل اول، مجتمع کتابستان، دوکان شماره‌ی

۱۱، فروشگاه کتاب مقصودی و تاک

شماره‌ی تماس: ۷۴۴۰۳۲۷۲۵ (۰۰۹۳) و ۷۹۹۰۳۲۹۶۴ (۰۰۹۳) ناصر مقصودی

فهرست

۷	 اشاره
۹	 بازگشت سلیمان
۱۹	 آشار
۲۷	 مادر آل
۳۳	 راز آسیاب ما
۴۱	 نذر شاه مردان
۵۱	 غزنی والا
۵۷	 معلم صاحب
۶۱	 یک دانه مروارید
۶۹	 پنج تا ده روپه
۷۹	 تیشه
۹۱	 برف باد
۹۱	 نیلو

و...

سال ۱۳۷۰، موردی بود که در مشهد با عبدالواحد رفیعی آشنا شدم. او از اصفهان آمد بود. و به افغانستان برمی گشت. سر راهش چند روزی را در مشهد توقف کرد بود و همان روزها بود که با او آشنا شدم. پیش از آن یکی دو داستانش را که از اصفهان روان کرده بود، در جلسه‌ی نقد و بررسی داستانی که داشتم، نقد کرده بودیم. داستان *یک دانه مروارید* که حالا بعد از ده سال در این کتاب دوباره خواندمش. همین داستان و یکی دو داستان دیگرش که آن سالها از او خوانده بودم، مرا شیفته‌ی داستان‌هایش ساخته بود. همان موقعی خواست داستان‌هایش را منتشر کند و همان موقع قبول کرده بودم تا داستان‌هایش را ویرایش کنم، اما نشد و ماند تا امروز. آن وقت‌ها یکی دو داستان دیگرش نیز در هفته‌نامه‌یی از مهاجرین که باز صفحه‌ی داستانش با من، داستان‌های «غزنی‌والا» و «معلم صاحب» از او منتشر شد و خواننده‌های داستان با نامش آشنا شدند. این زمانی بود که او در افغانستان به سر می‌برد و گاه‌گذاری برای ما نامه روان می‌کرد از سرمای کابل زیر سلطه‌ی طالبان؛ بعدها رفته‌رفته ارتباط ما قطع شد تا این که در سال ۱۳۸۲ من به افغانستان آمدم. شنیده بودم که کارمند مؤسسه‌ای در هرات است. و پایم که به هرات رسیده بود پرس‌وجوکنان تلفنی از او یافتم و او خود زود از پشتم آمد و شبی را در اتاق مجردی او مهمانش بودم، شبی از شب‌های

گرم تابستانی هرات، اما دیدم گرفتار کارهای اداری و در بند و پابند
امضای حاضری است و کم تر به داستان فکر می کند. بعد از آن بیش تر
از طریق دنیای مجازی اینترنت با هم در ارتباط بوده ایم و هر وقت
فرصتی پیش آمده در کابل یا هرات یک دیگر را دیده ایم و رفیعی
بیش تر از طنزهایش گفته و من از داستان حالا بسیاری او را با عنوان
یک طنزنویس می شناسند و نام و آوازه بی دارد در طنزنویسی، اما من
هنوز او را یک داستان نویس می دانم که می تواند داستان های خوبی
بنویسد. این که کم تر می نویسد و کم تر منتشر می کند، گپ دیگری
است نه با آنکه این کتاب نشان داد که گپ برای گفتن دارد.

نصای بومی و زبان بومی از دیگر ویژگی های بارز داستان های رفیعی
است که در ادبیات کم تر نویسنده ای امروز افغانستان می بینیم. او نشان
می دهد که مرزس با ادب و با آداب و رسوم و حتی خرافات
این مرز و بوم زندگی دارد است. گرچه زبان داستانی اش نیاز دارد
بالوده تر شود تا خواننده گان بیش تر بیایند.

داستان های «آشار» و «بازگشت سلیمان» نشان از
نویسنده بی دارند که می تواند در روند داستان نویسی افغانستان حرفی
برای گفتن داشته باشند و نقش بازی کنند؛ البته اگر پی گیرتر و
سختگیرانه تر به داستان پردازد. چرا که در این داستان ها نشان می دهد
که هر گاه سخت گیرانه تر به داستان پرداخت داستان های خوب و
مانده گاری خلق کرده است. من مطمئنم که داستان «آشار» و برف باد
در حافظه ی خواننده گان جدی داستان خواهند ماند و مرد عاقل و را نیز
همراه خود می سازند. من که این دختر کاسه به دست داستان آشار
هیچ گاه از یادم نمی رود، همان طور که در ده سال گذشته همیشه در
ذهنم بوده است.

محمد حسین محمدی

کابل - ۱۳۸۷ هـ